

اگر این مردم را دوست نداشتیم ، این همه تلخ نبودیم . اگر تنها خود را می دیدیم ، می توانستیم راه گزیری بیابیم . ولی وقتی مددغه جامعه را داشتی باشی ، باید بسیار صبور باشی ، باید آفتاب تند باوری تا مدتی به جلو گذاشته شود .

صفحه مردم پس از پیشنهاد آقای باکبک سلامتی و خانم آرتسا دیداریان و تصویب در شورای سیاست گذاری و با زحمات فراوان آقای آری ستور شیرمردیان به دبیر سرویس آقای کیوان کرد از اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۱ تولد یافت . از همراه همان سال انتشار همکاری با گروه مردم را داشتیم . پایه مطالب را بر اساس خواسته های مردم ، بررسی اخبار و نامه های ارسالی گذاشتیم و تلاش کردیم جایی در دل خوانندگان امراد باز کنیم . سعی خواهیم کرد با کمک شما تلخی مان به شیرینی جامعه ای بویار تا آینده بیابجام .

مطالبی را که در قسمت سیمبرغ می خوانید، کاربر مطالعه ای است که آقای شاهرخ ظهوریس زاده بر عهده دارد ، بجای از کاربر در مسئولیت پزشکی باز این قسمت را با جدیت و علاقه مندانه در پیش می کشد . از دقت ایشان در انتخاب موضوع و به موقع تحویل مطالب همیشه منبوتن بودم . در نوشتن مقالات فرهنگی نیز خیلی کمک می کند . مطلب زیرهای سلامتی با اردوای خیلی مورد توجه قرار گرفت به طوری که مجبور به مطالب ، دوبراه آن شدیم ، هر موقع که مطالب ، نامه ها و مقالات زیادی می شود نمی دانیم که چه کار کنیم ، کم مطالب را می خواند، آنها را دست بندی کرده و نظرش را زیر نوشته ها می نویسد تا کسی تا هم سر سرویس نظم دهد. البته نامه های نام خانوادگی شاهرخ است که تفهیمیدم ظهوریس زاده است یا بهتر بگویم ظهورت .

شاهرخ می گوید: با همکاری در گروه مردم هفته نامه امراد ، سرمایه های هم یک مقاله نویسی شده (البته به نظر خودم !!!) خانم الیکا باغی دقیقه دقیقه نامه نوی است . بیشتر مواقع در هنگام تشکیل جلسه مطالبی را با یکسوی من می دیدم . فقط شبی که وارد این جلسه شدی که در دیر به دیر به مجله گروه بیاید ، مطالبی را داخل پوشه می گذاری ، برای گروه مردم بیشتر مطالبی را می نویسد . این ویرایش نشد ، نامه های خیلی را حتی پاکتوس هم نمی کشد ، مطالب سازمان جهانی بازرگانی خیلی مورد توجه قرار گرفت .

مطالب تشکیل خوانندگی و معرفی و سایت ها که طرفداران زیادی دارد است که بر عهده خانم آرمینا خوشرو و همیشه خندان و خوشرو است . هر چه نوشته که می آید یک بدعت است . مطلب مرتب در دست دارد بسیار منظم و دقیق از قلمبندی ترین اعضا گروه مردم است همیشه اقتدر مطالب زیاد دارد که انتخاب زیاد دبیر سرویس بسیار زیاد است . آرمینا می پرسد: تعدادی از دوستان آمدند تا از چه بگویند؟ و می می خواستیم ، آیا به راستی آمده بودند تا به نحوی برای فرهنگ و جامعه خود مبارزه کنند و یا به آیفند از اندامشان این بود که شاید کسی بگردن در اینجا بتران به نحوی کسب درآمد . کسب اطلاعات و ... آورد و به خوب بود هر کسی در زندگی هدف و برنامه ای داشته باشد و برای رسیدن به اهدافش تلاش کرده و کام برآورد .

تلخ و شیرین



هموند جنجالی و شلوغ ما آقای شاهرخ پارکی که یک هفته ای است به علت مسافرت به آمریکا ما را از هفتشتی خود محروم کرده ، بیشتر مطالب اجتماعی صفحه را می نوشت و البته خیلی تند و نیز حتماً درگیری و جنجال ایشان را با آقای دکتر عبدالمعظم رضایی بخاطر دادیم . مطلب گروه های مختلف کفری ایشان نامه های زیادی از طرف مردم را به دنبال داشت . از منظر نظر افراد گروه بود و واقعاً جایشان خالی است . امیدوارم که جوانان امروز جای خالی ایشان را در گروه پر کنند .

خانم های پری و بهاره کوبهرنی دختران مدیر مسئول امراد که جای خود را دارند . بدون شرح که شد شامل توصیف واژه های مختلف سیاسی و اجتماعی بود از کارهای پری بود . او نسبت به استنگه ، اردیان و سنا تنها حساسی وجدان و مقاله جالبی بودند که نظرات بسیاری از مردم را به خود جلب کرد . اگر چه خیلی مرتب سر جلسه گروه نمی آید ولی هر موقع هم که بیاید مطالب زیربایی را با همراه می آورد که در نگاه اول به نظر می آید که در حد حدی است . تنظیم صفحه های قدیمی و نحوه اجرای مراسم آنها(مشکل گشتا) بروایتی در مورد مشکلات موجود در وضعیت آذربایجان بنام غلاب وجدان و مقاله جالبی بودند که نظرات بسیاری از مردم را به خود جلب کرد . اگر چه خیلی مرتب سر جلسه گروه نمی آید ولی هر موقع هم که بیاید مطالب زیربایی را با همراه می آورد که در نگاه اول به نظر می آید که در حد حدی است . تنظیم صفحه های قدیمی و نحوه اجرای مراسم آنها(مشکل گشتا) بروایتی در مورد مشکلات موجود در وضعیت آذربایجان بنام غلاب وجدان و مقاله جالبی بودند که نظرات بسیاری از مردم را به خود جلب کرد . اگر چه خیلی مرتب سر جلسه گروه نمی آید ولی هر موقع هم که بیاید مطالب زیربایی را با همراه می آورد که در نگاه اول به نظر می آید که در حد حدی است .

بهاره می گوید: ما گروهی بودیم که ما هم بود از تجربه رسیدم . در این گروه رشد کردیم و به دلخواه می آید . می گوید: تمام اعضا در کنار هم هسته و هماهزی بود و با هم بودن را نیاز خویش می دیدیم و با هم دوست در دست هم بله ای بیشتر رفتی و ترقی را یکی یکی پشت سر گذاریدیم . در گروه مشکلات زیادی وجود داشت ولی همه با هم با شجاعت زیاد و دبیر سرویس و همراهِ مردم گروه را بر سر می رساندند . ما هم به دنبال مطالب زیادی گشتم و خیلی حرف از آن ها و هدیکر اومچیم و این هسیگسی راز پیدایش و دوام این گروه بود . امیدوارم که گروه مردم بتواند قدمی هر چند کوچک در جهت تحقق آرمان های جامعه زرتشتی برآورد . و نظر پری چنین است: شهرام سامیا ،

ایشان زحمت باز نویسی و ویرایش آرا بر عهده گرفته است از جمله مواردی است که شما را به خوانند آن در شماره های آخری جلب می نماید . امیدواریم زنده نگهداشتن این خاطرات گوشه ای از تاریخ معاصر ما را نمایان سازد .

خانم مهندس خداحادی که دست به قلم فوق العاده ای در همه شرایط دارد . پاسخ به نامه ها - خاطرات سفر و جاهای دیدنی که می خوانید از تجربه های ایشان است . گزارش کشتی بافی - چه روز کاری بود ؟ دلانای نیشاب او را بخاطر دارد . بیشتر جاهایی را که معرفی میکند برای ما تازگی دارد . عکاس ماهری نیز هست و بیشتر مطالب ایشان دارای عکس های جالب و دیدنی است . اکثر ویرایش ها را ایشان انجام می دهد و همیشه غلط های مصطلح را به ما گوشزد می کند که درست تر نویسیم . از کارهای خیلی خوب او کلاسی بود در مورد درست نوشتن کلمات که در گروه مردم تشکیل شد .

مهین می گوید: آن روز که با مراد آفتاب به کار کردیم ، برای حتی یک شماره بعد هم دلوره داشتیم . دلوره چاب شدن یا نشدن و آینده نامعلوم .

امروز هفتاد و سومین شماره امراد را می خوانیم ، ما جامعه را باور کردیم . آقای کیوان هزر کنبودهای نوشتاری را زمانی که وقت داشته باشد در صفحه مردم جبران می کند . هر زمان که مطلب کم داشته باشیم یا دیر سر جلسه بیاید کارها را راست و رست می کشد . گروه مردم پس از بررسی مطالب و انتخاب آنها را به تأیید امراد منتقل می کند . سرکار خانم مهناز ویرایی که اکثر مواقع ایشان را نمی بینیم ، چون جلسه گروه ، مصراهی چهارشنبه تشکیل می شود . روز بعد صفحه ها را با کاروش ایشان می بیند و به تحویل گرفته و غلط می نویسیم .

و البته آقای آرش نورافروز که یکی از خوشترین مردم هوندان امراد است هر موقع که عجله ای در کار باشد مخصوصاً عصرها مزامح ایشان می شویم . او ۵۰۰ صفحه مطلب هم داشته باشیم امروز می دهد و تم نمی گوید او واقعاً عاشق امراد است .

مقدم شهروز دمهویی نیز از افراد فعال گروه مردم وقت که ترجمه های زیربایی از مقالات خارجی را با ما می دادند . مطلب به بخوریم ؟ ایشان را هم خوانند و لذت بردند . حیف که ایشان نیز پس از اردوهای به مسافرت خارج رفتند و ما را از مطالب و ترجمه های خویش محروم نمودند . و البته باید بگویم که دیگر اعضا امراد که بخاطر مشغله کار کمتر با ما سر می زنند ، آقای هومن یکانه که جمع آوری مطالب علمی با ایشان بود . خانم سیده رحبیر که حساسی زحمت می کشید و البته شما نیز عزیز خواننده . شما هم که همیشه باور و راهنمایی ما بوده اید و خواهید بود . در صورت هر اعضا گروه نیز از جوانان همین سبز و بومند و شادمانی و شادمانی را برای پیران کردن صفحه مردم و روزنامه امراد به سوی شما عزیزان در نظر می کشد . بعد از ظهر هر چهارشنبه منتظر شما عزیزان هستیم و تمام عزیزی که در این گروه هستند و عاشقانه کار کرده و سستی یا تحمل کرده اند از تمام قیام قلب متشکرم .

شهروز دمهویی ، اشکان لکرلاری ، مهرداد خانی زاده ، کیوان هور ، بهمن دیستانی ، سیده رحبیر ، هومن یکانه ، فرزان اختاری ، آرمین باستانی ، بهاره کوبهرنی ... اینها بچه های گروه مردم بودند ولی هر کدام رفته دنیا کار و زندگی خودشان ، البته همگی قول همکاری داده اند و ما همیشه منتظرشان می مانیم . برایشان آرزوی خوشبختی داریم . راستاً بنی سوچهری از بچه های خوب و پر کار مردم است که قرار شده باشد از کنکور دوباره به جمع ما بیاید . همگی برایش دعا می کنند و با آیا بچه های جدید گروه مردم که باعث دلگرمی مردم می شوند ، ما با هم هر هفته چهارشنبه مردم جمع می شویم ، بحث می کنیم ، حرف می زنیم ، می نویسیم تا صفحه خود ما پرینتیم . البته ما برای این دوستان مردم که آرزوی خوشبختی داریم .

یکی از رک گو ترین و ورواست ترین افراد گروه مردم خانم پری راز رستمی است که هفته گذشته از دانشگاه فارغ التحصیل شد . بیشتر روانشناسی را دوست دارد و از فقر ، یکاری و مشکلات جوانان ، دل چرکین است . بیشتر مطالب در این مورد است . ویرایش و جمع آوری باورهای غلط با ایشان است . یکی که در این مورد است که هر موقع به جلسه نمی آید از قیلتش خبر می دهد . در هر محیطی نمی تواند بنویسد باید شرایط مناسب باشد ، ولی اگر توی هوایش باشد بسیار عالی می نویسد مطالبی از این زمان که قبل از عید چاپ شد نمونه های کارهای ایشان است .

بر طبق عنوان هر هفته در جلسه چهارشنبه ۲۲ خرداد پری تمام روز در هفته در جلسه مردم بود . جمع شده بودیم که دبیر سرویس یا کسی جبهه تریبی وارد شد ، ما هم تا آنوقت خوریدم ، بعد از اینکه یکی سری تریبی خوریدم ، تازه مناسب استرازا را پذیرسیدیم که ایشان جواب دادند همین جور می آوریم . من که خیلی خجسته کارهای زیاد است عملیات پیرسز از حد صحت های خانم شان مناسب آن روز راتوجه شدیم . خانم نانا شاشا آشتیبه که تا زگی با هم جمع ما بودیم است با کوله بازی از طرف ها ، اما دیروز بسیار فعال و طرب داشت . مطلب روانشناسی رنگ های او را حتماً بخاطر داشته باشید . صدها ساله روانشاد موبد رستم جهانبختی که

تأسیسات، نقاشی، شاهرخ، نمونرژ، زاده، آرمینا خوشرو، مهین خداحادی، پری کوبهرنی، زاده، کیوان هور، پری کوبهرنی، وودستانی که مردم را همراهی می کند

مشروطیت



کلمه مشروطیت (کلمات) (شارت) فرانسه یا ترکی به معنی فرمان و اراده اخذ شده . در مشرق زمین این لغت از تمدن صفا به ایران آمده است . اگر چه مشروطیت عثمانی دوام نیافت و به استبداد مطلق کشیده شد اما سرشتی برای دیگر ممالک شرقی شد .

(منبع جلد اول تحقیقات و نوشته های تاریخی - ایرج افشار صفحه ۲۵۹) . مشروطیت ایران در دو جنگ با روسیه ، انعقاد قراردادهای گلستان و ترکمن چای ، برقراری کنیتولاسیون به ضرر ملت ایران ، توسعه ارتباط بین ایران و بعضی ممالک اروپایی و آگاهی جمعی از ایرانیان از وضع ممالک اروپا ، عدم توجه زمامداران ایران به حقوق واقعی مردم و سرکوشش مملکت ، از دست رفتن قسمتی از خاک ایران و شلال و شرق ، بی اعتباری دولتمردان در خارج از کشور به علت بی لیاقتی (کفر این نکته به جاست که دولتمردان ایران مقیم خارج از کشور با فرض گرفتن زیاد از روس ، انگلیس ، فرانسه و آنگادری تلگرافخانه های ایران ، گم گات و کلاه سبزی کشور و عبادت شیلات در خارج در برابر پولهای دریایی ایران ، اعتراضات بسیاری از جانب ملت ایران شده بودند)

مردم که چندی قبل از آن آمدگی بود برای هر گونه مبارزه در واقعه تحریم تنباکو نشان داده بودند این بار نیز سکوت نکردند و این چنین زمینه انقلاب مشروطیت فراهم شد . فطنه و فساد سران حکومت و نفرت کلی مردم از تربیت ممالک نیز مزید بر علت برای انقلاب مشروطیت گردید .

چگونگی مبارزات

پس از بالا رفتن قیام از آن آمدگی بود برای هر گونه مبارزه در واقعه تحریم تنباکو نشان داده بودند این بار نیز سکوت نکردند و این چنین زمینه انقلاب مشروطیت فراهم شد . فطنه و فساد سران حکومت و نفرت کلی مردم از تربیت ممالک نیز مزید بر علت برای انقلاب مشروطیت گردید .

چون مجلس شورای ملی در تهران تشکیل شد و در آن روزها که دولت زمان شخص بلژیکی به نام ژورنرگمک ایران را در دست داشت . روسها که بودند مخالفین بزرگ مشروطیت بودند و را با لیبس روحانی در مجلس حاضر کردند و به طور نسنخه آمیزی از حق عسکر گرفتند ، بزبان این مکتب در میان مردم به ویران کردن ایران و روسها بود که شاه مجبور به پرداخت خسارت آن گردید . سرانجام مردم از مردم در پی سیاستهای انگلیسی در سفارت انگلیس تحصن کردند تا تقاضاهای خود را که در ۵ عدد تنظیم شده بود به دولت وقت اعلام کنند . این تحصن نیز عده و جریان مشروطیت در سال ۱۳۸۵ خورشیدی برای اولین بار قانون انتخابات مجلس در تهران نوشته و به مرحله اجرا درآمد .

حواضت پس از مشروطیت

پس از پیروزی مشروطیت مجلس موقتی برای تنظیم نظامنامه انتخابات تشکیل گردید . من اصل قانون اساسی بودن در نظر گرفتن جامعه و مردم ایرانی و تنها با تقلید از قانون اساسی انگلیس ، فرانسه و بلژیک در دیماه ۱۳۸۵ خورشیدی تهیه شد . این دو حالی بود که چهارماد قبل از طریق انتخابات اولین مجلس شورای ملی تنها با حضور نمایندگان تهرانی و بدون وجود هیچگونه قانون اساسی به شرح به کار کرده بود .

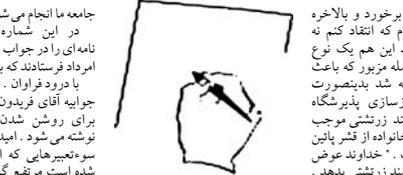
به خاطر اختلاف نظری که در مورد قانون اساسی وجود داشت یک هفته ۸ نفره طرف ۸ ماهه قائم قانون اساسی را تدوین کردند ، اولین مجلس در کاخ گلستان و ۸ نفره حضورشان تشکیل شد .

نیز با سعی از خود به تحصن برخاست و ابتیاز مشروطه را طلب کرد !!

انحراف سیاسی دوره مشروطیت

۱۳۸۵ خورشیدی در روز دوازدهم مرداد در حزب بود پیدا شد به نامهای انقلابی و اجتماعی بعد از افتتاح مجلس دوم از حزب بود نامهای دمکرات عسکر و اجتماعی و اعتدالیون به مجلس مردم می شدند . انحراف دیگری چون حزب اتفاق و حزب ترقی هم پیدا شدند که در مجلس نمایندگی نداشتند .

پاسخ پروین باسین به فریدون اردشیر فرهنگند: اگر در زمانهای پیشین تصمیم گیری فردی و مدیریت بسته کاربرد داشته در حال حاضر این نوع مدیریت جز دور زدن مسائل دیگری را بیار نمی آورد



کاربرد داشته در حال حاضر این نوع مدیریت جز دور زدن مسائل چیز دیگری را بیار نمی آورد . مشارکت مردم و استفاده از نظرات و پیشنهادها اینهاست که می تواند در برابر تریبی و تصمیم گیریهای ناسنجیم با یک عده ای باشد و نظرات مردم بر اجرا ، کاربرد بهتر و مفیدتری در حاصل شود .

از این و روز بزرگان و اصلاح اساسنامه که در آن مشارکت مردم بهره گیری نمایم لازم بوده و با تدوین این متن ها و دستورالعمل هایی که مشخص کننده وظیفه هر کمیسیونی بوده و تداخل کارها و تصمیم گیریهای موردی جلوگیری نماید ضروری می باشد . در این ارتباط با مشورت با یکی از بازرسیان انجمن نامه ای در عنوان رئیس محترم انجمن زرتشتیان تهران نوشته شد و در آن با توضیح مطالبی و نظرات خود تقاضای بازبینی و اصلاح اساسنامه را نمودم کسسه خوشبختیگردان شده و ۸/۲/۸۷ خوانده شد و رای نامجلس انجمن محترم به تصویب رسید که ایامردار با پیگیری بازرسیان محترم و نماینده رئیس زرتشتیان که در حال حاضر رئیس کنشکاش یگانگی هستند (چون در کنشکاش افراد عواماند و لاسوژر شرکت می کنند) می توانند نظرات خود را به دستوری مطرح کنند و وروشت نامه را برای آقای فرستاده عملی شود .

جامعه را انجام می شد ... نامه ای را در جواب به آقای فرهنگند به امراد فرستادند که ما هم می خواستیم : در مورد فراوان . این مختصر را در جوابیه آقای فریدون بزرگ فرهنگند برای روشن شدن درست مطالب نوشته شد . امید است با این جواب سوسه میوهایی که از گفته انجمنیان شده است مرتفع گردد . در صحبتی که در جلسه کنشکاش یگانگی رایج به مدیریت جامعه و قدیمی بودن آن شد بازم به هر صحبت خود تاکید دارم که واقعا می تواند تحولی در نحوه مدیریت انجمن ها بوجود آید تا به امید بهتر از ما بتوان همراه با پیشرفت های سریع جامعه همگام شد . چرا ما همیشه انتظار داریم که برای مردمی که در این امر شرکت می کنند ، کجاست صحبت من نفی کارهای کنشکاش بوده . نفی کارهای بزرگانی چون ماتکیی صاحب . ایراب جمشید جمشیدیان ، ایراب کیخسرو شاهرخ و دیگر بزرگان زحمت و ایثارهای بسیار ایشان کشیدند تا در آموختن زرتشتیان شهر و شهر در هر دو هر حال زرتشتی نشانی افراد موردی انجمن های محلی جمع و از پررنگی و بی بهای آنها جلوگیری نمایند و در اصل برای کار انجمن های زرتشتیان در کشور ایران تا به امروز بزرگان دیگری که در راه آنها به کار داشته اند . به روان با یک همه آرزوی عمر ما عزت و احترامی برای افرادی که با شوق خدمت به جامعه تلاش کرده و می کنند . و با امتناع از این مدیریت جامعه و تمایل از دست برداریم . اگر در مدیریت بازرسیان تصمیم گیری فردی و مدیریت بسته

به هر یک قیمت برخورد و بالاخره دست به قلم کشید که اقتاد کم تم تشویق و کس شاد این هم یک نوع تشویق باشد (جمله مزبور که باعث نوشتن چند کلمه شد بدینصورت است بازاریاری پدرمشگاه توسط آقای ژورنرگمک زرتشتی سرپرست آرزو و ادبیت یک خانواده از قشر پائین جامعه شده است . خداوند عوض خیر بود افراد ژورنرگمک زرتشتی باشد .

گزارشگر محترم در انتخاب بکبک قشر پائین زرتشتی باید قلمبندی می نمودند در این مورد بحثها و مطالب زیر می توان نوشت . جهت جلوگیری از اطاله کلام من پسندیده است اگر فردی قبول کند خدمتگزار جامعه باشد و در آموختن کسب بیاید با کمک نظر سیرادار و قشر پائین و را تحقیر کرد (البته اینگونه کارم خداوند عوض خیر کند و مصلحتی بر عوامان مردم نمی کشد و مصلحتی که عرض کردم در انتخاب کلمه باید دقت می نمودند . این موضوع بدین جهت عرض کردم که در جریان هستم و عرض شد که در جامعه زرتشتی خانواده های هستند که نازیل به کار کردن و کسب درآمد دارند نیز باید با یک دلیل قابل مبادی که حاضر نیستند در خدمت جامعه باشند (کفر می کنند تحقیر می شوند) و مجبور می شویم در اماکن و محلهایی که مال زرتشتیان است از افراد زرتشتی و یا افرادی که استفاده نمی کنند (اینجانب شاهد آن هستم که برای خدمت کردن در خانه زرتشتی اصناف با خانواده و نفرت زرتشتی شده . در کربان صفات تهران صحبت زده و متافان کسب قبول کرده ... است) امیدوارم تذکر فوق موجب

دوستان عزیز ، آقایان ب . ش و امضا محفوظ از کرمان و خانم مهزانتکیز کشمیری ، ما همانا به سدمستان رسید ، متشکرم . دوست گرمی که خواسته بودید نشان محفوظ بماند ، نامه انتقامجیزین نامه مردم رسید ، در این شماره نامه تان به کار کامل به چاپ رساندم و می نکته سنجی تان متشکرم . ما با توضیح امراد برای شما این است که بی مکتب خیرنگار امراد به توفیق آمیز بودن لفظ "حزب پائین" دقت داشته است اما به تازگی در که ایشان صحیح بوده اند . عین حفظ اماکن و حجاب کامل ، عین جلات بیان شده از سوی همسایه ها را بازگو و نمکس کنند ، و ما از همین جا سیرادار پرورشگاه یوزش می خواهیم .

هفته نامه مردم - خبری - فرهنگی امراد

با عرض احترام و خسته نباشید خدمت همه دست اندازگان و کارکنان . از اولین شماره تا به حال خواننده هفته نامه می باشیم و از اینکه روز به روز با بهتر است بگویم اینکه به روز شاهد بهتر شدن مطالب و گزارشات و مقالات جامع تر و پربارتر شده و مشکلات و نظرات جامعه مطرح می شود مدتی است به هر کس هم که چند کلمه ای برای دلگرمی و تشویق شما نوشتیم اگر قابل مبالغه و فرود کردن فرصت مناسب پیش نیامد تا اینکه در شماره ۱۷ مورخ ۱۳۸۷ تیرماه گزارشگر که گزارشگر گروه مردم است به نظر راجع به مدد پشرفت در بازاریاری پدرمشگاه مارکار بزد ... تهیه کرده بودند جمله ای را خواندم



این شماره:
فیروزه ماهیاری، آرستیا عوشوری، کیوسیتی،
فریبا سرداری، لوک ساسا، الیکا باغلی، مهدیته دهغانی،
کوشان سمنان، شاهرخ پاز کی، چهره شادو، مریم حسینی

از تمامی دوستانداران و گرامیانی که در این مدت یک سال با ما همکاران خستگی ناپذیر خود در این صفحه که با تمام مشکلات و کمبودها هر دو هفته یکبار صفحه خودشان را شادابی و طراوت بخشیدند، صمیمانه سپاسگزارم.

پریرسا رستمی

په پیشگاه ستم دیدگان نگاه خراسان بزرگ
طبیعت سراسر همه سبز بود
نیوشونده خسروانی سرود
در مهرماه سال ۱۳۸۰ خورشیدی و به هنگام چیرگی ددمشنان طالبان
بر افغانستان ستم دیده سروده شد.

کون دفتری بر گشایم ز غم
و چشمه غنیم، چاهه یکنو
شده بود یا دستهای پری
دد و دیو چیریه بر مردمان
ز سوگ سیاوش و ایرج بت
درخ و صدافسوس گشته سراب
چو انمردی پور افراسیاب
ز سیمغ گشته تھی انجمن
غم مرگ سهراب از یاد رفت
نخار این زمان خون سردی از فرود
دگر خورد باید ز آندہ دریغ
مگر یک بزدان کند یاد
بسوزد ز پی راه اهریمنی
برین زمین دور از غم و خوش کن
واژه ملک:

خراسان بزرگ: محدوده باستانی خراسان از شرق به چین از غرب به دریای مازندران از شمال به خجند و از جنوب به نیمروز و هند ختم می گشت و افغانستان امروزی و ماورالنهر (فراوردان) بخشی از آن بود. برای درک محدوده آن باید سرزمینی به وسعت استانهای خراسان، سمنان، گلستان، و کشورهای افغانستان، ترکمنستان، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان چین (اسن کیانگ) و بخشهای جنوبی روسیه را در نظر گرفت.

خسروانی سرود: از الجان باربد. مجموعه افکار و عقاید ایرانیان باستان که حکمت فیلولی نیز خوانده می شده است. حکیمانیه که در حکمت مذکور تاجر دانشند به نام حکمای فیلولیون، خسروانیون و خسروانی نامیده می شده اند.

بختی از معقودات این گروه در کتب شیخ اشراق سهوردی و شارحان وی از جمله ملاهادی سبزواری نقل شده است.
معنی نوایی به کلیاتک رود
جامه نیلگون: در ایران باستان تا حدود ۳۰۰ سال پیش به هنگام سوگ، جامه نیلگون می پوشیدند.
I feel Blue
سجستانگ: زادگاه سهراب، پسر رستم
تخار: تخارستان، ناحیه ای در افغانستان کنونی، بین بلخ و بدخشان.
جاگاه سکونت اقوام تخار از تیره هندوآورویایی.
تنگنا فرود برادر کیخسرو، (پسر سیاوش و جریه).
پورافراسیاب: سرخه پسر افراسیاب و دوست سیاوش

جعفر سپهری

با هر نگاه بر آسمان این خاک، با هر نفس در هوای این قوم، یاد زرتشت، نام زرتشت و آیین پاک او را مجسم می بینیم. زرتشت، ایران را از قوم آریا سرشت و آریان را دلمسیر راه حق اهورامزدا کرد. قومی که شیشه او بودند و تا پای مرگ فرهنگش را پاسداری نمودند. او، راستی را نهاد این قوم خواند و جهانی را کوه بنده آورد. روزی که انسان شیشه عشق و محبت بود که گانگی پیامبر خود ایمان آورد و دست به راه حق اهورایی و جنگ با اهریمن پلید داد. آری زرتشت این بود: سوزمینی را ببرد که سیاوشان و آرش و شاه فرهادها از آن بلند شدند و ایرانی فراسوی مرزهای جغرافیایی پدید آوردند. زرتشت نه از درها که از دلها وارد می شد. شعار او دوستی در برابر بدی، عشق در برابر نفرت و قلب در برابر بدن بود. آیینی که او آورد میلیون ها آریایی را همچون امواج ساحل با خود برد و پر صخره های عشق، معرفت و دوستی کوید. مردم آریا، مهربان قوم آریا قدم به قدم بله او و با حرف های آسمانی اش دادند. او از زمین نبود، آسمانی بود، جایی در حریم کبریا جای داشت. پروردگار او، او را نماینده خود ساخته بود تا آفتاب وفا بر سرزمین کهنه ایران بتاباند، آری زرتشت این بود مردی که از خوشبختی آمد و شیب را به اهریمنان سپرد و اهوراییان را آریان نامید. فرهاد صفویان

در سرمای سرد بهار بر روی صدف های ساحل دریای مهر میان کرد و غبار خفته بر واژه عشق: عشق را دیدم که نگاهش بجای از عشق بود، دلش، دنیای اشعر، شعرش، آن خورشید خجوش ابرو سیاه بر آسمان می فروغ، شعری که با جوهر سرشک برمز سرنوشت با دل پر خون ز عشق بر برگ رنگ بهشت نگاهش شده بود. آری دیدم آن کهن برگی را که شمع وجود هستی دل برش حک گشته دختران چهره سوخته اش را زرد کرده آری می سوخت و آب می شد قطره قطره بارانی شد. بارید و بارید تا که دریایی شده وجودش می وجود شد.

آتش روشنی بخش آن موجود شد. دیدم و گریستم که چرا جهان بی او شد، گریستم و گفتم که ای کاش می شد رفت از این دنیای پر تنگ، از این دنیای خسته پر زرد. گریستم که ای کاش می شد نوشت از این عشق پر غم، از این عشق همگشته در قلب. آری آری، گریستم و رفتم و نوشتم چه سود، ماندم و مردم از این روز، گفتم و گفتم چه سود که مردم از این عشق جان سوز

فریبا سرداری

ادب و هنر

"به آفتاب سلامی دوباره خواهیم داد"

سلام ای روز، روز پر باد... ای روز... که بادهای جهان در تو می پیچد و تو را از آلودگی ها پاک می گرداند.

به تو اقتدا می کنم. به آفتاب گرمت. به روشنایی روشن کننده ات که باطن تمام ظواهر پر فریب شب را زیر نور خویش عیان کرده و به نسیمی که مثل حریر روی زمین می خزد و برگهای خشک و بی پناه... برگهای گریبان و شکسته را جمع می کند... از غربت تنهایی نجات می دهد و به دشت آسمان می کشاند و در هوا می رقصاند. نسیمی که گاه به در می کوبد... در ساکت خانه من، که با انگشتان هیچ دوستی: در این کرکلی بی وفايي و دشته از پشت آسنا نیست. دردی که در حیرت نواخته شدن می سوزد و ساهلهاست روی یک باشه می چرخد؛ باز می شود، بسته می شود؛ اما تنها به دست خسته من... نسیم که می آید، در خانه می پیچد و گاه با فشار در را تکان می دهد و از جانی مزم که شاید... تویی... کسی ست... ولی... می خواهد این نسیم به ما بگوید... از تنهایی تیرنج. که درها تنها به دست خسته تو باز نمی شود... گاهی حتی یک نسیم؛ در خانه ات را خواهد زد... دوست تو خسته شد... گاهی حتی یک نسیم؛ در خانه ات را باز خواهد کرد... پس نسیم باز کن به جهان... و بین طبیعت را که با تو حرف می زند و می خواهد بیادرت کند. دوست تو باشد و بگویی در این شهر ماشینی و مردم ماشین زده بیخ کرده که پای تلفن های غیبت نشسته اند و با دوستی های منفعت دار؛ ابروی دوستی برده اند و با شهبازی زمستانی تلخ خویش همدیگر را در بحرانی ترین دقیق تنها گذاشته اند... در تنهایی اگر بیرون بیایی از خویش. یا از اتاق کوچک و تنگ این جهان بیرون بگذاری از این دود؛ که نمادی از قلبهای مه گرفته این مردم است. از این بی اعتنائی که شانه برهم می زنند در معابر... بدون اینکه بخوانند؛ به پیروزی تنها، به دختری غمگین و رها شده به جگونی در دم شکسته و کوفته... که همه می روند لای همین مردم؛ مثل همانها شوند. تا دیگر با دوستی دارم؛ و با رفتی دلبرشان نکنند. ای بی خبری که این مردم توی رختخواب گریه می کنند...

و گاه با دو قرص، سه قرص، چهار پزشک حاذق، در امواج خواب بی حس می شوند...
هنوز دلتنگند و هر چه در پول و مقام و دوستیهای منفعتی، حل شده باشند؛ شهبازی زمستانی شان هست...
از این مردم بگذر... بهار به من می گوید... تو هرگز نمی توانی شبیه شوی و نمی توانی از این مردم بگذری... که عمری خودت را به خاطر آنها سرزنش کردی... باورت می شود؛ تو درست بودی نه آنها... آری. اتاق ساکت و تنهات... اتاق که نور آفتاب در آن پهن می شود اگر پرده ها بگذرانند... اتاق که باد هنوز در آن در می زند... به من می گوید؛ شاد باش... به قلب غمگینم می گوید شاد باش... به قلب زخم خورده ام... در این شهر خیلی ها هستند که می گوید... در این شهر خیلی ها هستند که هنوز خودشانند. شاید پنج نفر. یا شاید یک نفر؛ برای چند دقیقه... آری... از اتاق بیرون بیایند. در این طبیعت... که جهان بی مثال است... در جهان حقیقت قدم بگذارید در جهان حقیقت که ظلم، ظلم است و هرگز به رنگ منفعت عدل نخواهد بود. به باد سلام کنید. به آفتاب سلام کنید. زخمهای شما همه شفا خواهد یافت زخمهای خسته شما شفا خواهد یافت. اما چگونگی می توانم زخمهایم را انکار کنم...؟

اما چه دروغی! باز تلاش می کنی تا این مردم را نجات بدهی. تا دقیقه ای آفتاب را که لب پرگانه ایستاده اند و بیدار کنی... بی آنکه بانوی تو نمی توانی با تمام قدرتهای جهان با تمام زیباییها و زشتیها. که قدرتی مافوق بشری دارند... حتی یک نفر را برای لحظه ای نجات دهی؛ اگر خوشتر نخواهد. اگر خوش با میل خویش به آن پرنگاه رفته باشی که حکایت این مردم حکایت همان یک نفر است. تو سالها به نجات همه شتافته ای و خودت تنها مانده ای... نمی توانم زخمهایم را انکار کنم... "و زخمهای من همه از عشق است عشق آ... عشق به اینکه نباید امیدي باشد... عشق به آن روزنه های کوچک این دیوارهای سنگی که دور خودتان کشیده ای... کور سوی امیدي به آن در بسته که به روی خودتان بسته ای... آه... چه تلاش بیهوده ای... بگذار از این شهر بیرون روم... که وقتی حتی به فکر نجات می افتم انگار غرق در سیاهی ها می شوم و گنگترم نیز تلخ می شود..."

سیدهاجر حدادیفی

ز تندرهای بی باران این ابر پریشیده بریشان است حال کشتزاران بلا دیده چنان خست گرفته آسمان سرزمینم را قهی کرده جام ودها از جوشش هستی گمانگ چشمه ای سخنانه ها ندریست خشکیده حکایت می کند از فقر دهقان ستم دیده سزوارگی که بانوی بارور بارای سنجیده نبارد اشک اگر این گنبد نیل ز چشمانش مزارت های بی پایان "مهدی" را تقویت دهدی

ابرقیم

سده گویی که کشف ناز و نور است سده گویی فرار مار و مور است تو چون گویی سده را روز آتش همه دلها به گرمی چون نور است X X X X X سده گویی که هر جا آتش و نور به دلها می دهد گرمای برشور چو گرمای دلت از حد قورن شد تمام کینه ها از تو شود دور X X X X X سده گویی که عشقی آتشین است نموداری ز گرمای زمین است تو گرد سینه ات در امتحان محبت به پارادش که این رسمی بهین است گودرز ماوندی

آسمان آبی
تو را می خواهم و خواهم در غوغشت بمیرم تویی آن آسمان صاف و روشن من این کنج قفس مرغی اسیرم طاهره قهرمانی

سفر بی بازگشت
ثابته های کوچکم که سینه عیوبت هستند نگاه کن! تریه ای که غمگین استیاق جوانه های ترد حوصله ام، سزینیه قلمه های را می خواهند؛ موسیقی بلوگم، میان چنگ های اضطراب، بی تاب است؛ سکوت فراخ چشمانت را بفرست ماهی ها خسته اند سروها غمگین تو نیستی دیواره جحشش را به تنهایی ام آویزد سببی برمی دارم، می بویم، شش هایم خاطره نفسهایم را به یاد می آورند. می نگرم به چکمه های زمان مردمکهای پنجره هایمان را به اینهمه بیهودگی می بندند غم نینماک اتاق، گونه هایمان را تر می کند. در را باز می کنم، پایم را از چارچوب طراوت بیرون می گذارم. سیاهچال پایس، طنین قدمهای مهمانی تازه را می مكد. روشنی رضا



بگذار در اتاق کوچک اما مثل جهان بزرگ خود باشم بگذار به این آفتاب سلامی دوباره کنتم. بگذار رو به روی این آفتاب دراز یکشم تا زخمهای که در این چند لحظه یاد از این مردم کردن به دلم زده شد؛ شفا یابد.

آه... هنوز یاد به در می گوید. هنوز یاد با لیکند؛ لیکنند به تلاش مایوسانه من؛ لیکنندی که استاد به شاگرد می زند... که پر از امید و ایمان است... پشت در خانه ایستاده. بگذار در باز کنتم. تا بیاید و در اتاق بچرخد و مرا که همانند برگی غریب و شکسته و سرگردانم با خود از جا بکند و به آسمان، به آسمان زیبایی و رهایی بکشد؛ در آسمان برقصاند... بگذار یا ملاحظی گنجشکان؛ در لایه لایه هزار سیم چنگ درختان؛ بال بزنم و در فضای آبی پرواز یکباره شان؛ جان بدهم. آری... این لحظه؛ که تمام وجودم با این جهان هماهنگ است، و لحظه می تعلقی و عشق است به همه چیز و هیچ چیز، مطمئنم همه می توانند راه خود را بیابند اگر گوش فرا دهند و اگر نگاه کنند... می توانم از شوق بپریم و تا ابد شروع شد.

چه خوب که، دردها لحظه ای پشت در اتاق آن شهر تاریک ماندند... سیدهاجر حدادیفی

توزیبایی
همه زیبای شمرم ز اندام تو می یزید همه پندایی همه پندایی عشقم ز قلب گرم تو روشن تو سرمستی همه سرمستی کارم ز اعمال خوشت جاری تو مانوسی همه مانوسی باران ز افکار تو جاودیدان

برای همه آبی های کیش زردشت
بانوی بایزی می سوزخ چرانگ چشمت به منظره از اون غروب موندنه هنوز ته نگاه همی رو می برد توفیق، اون یکی رو سیا می کرد پنجره های زبرو ریدف و حق گریه بر می شد شبیه اون بیچگی تو که دل به ترده هاسپرد وقتی که ترده خسته شد به طغان پیچید تا مرده وقتی می خواوم تو نقاشم، چشای تو آبی باشه بغض گلوی ناودونا بشکنه و بارون بیاد از لای دفتر به دفعه رنگین کمون بیرون بیاد ما با همیم بگو بچرخ، بچرخ، بچرخ فلک پیمان فیروزی

مسابقه
ای - مهاجر - عاشق ترین ها - قلب - ای - شقایق - عشاق - پرتوی - ای - تو - سیمین - ای - سکوت - عشقم - ای - مهتاب - شب - را - فرودان - با دل - تار - راهت - یوسه ی - می - کنم - تو.

شیشه های سکوت
نازی شفاف مقاومت شیشه های سکوت. نفس هم نمی کشم، فقط می بینم هوای بیرون به تنم نمی رسد بی تاب شکستن شیشه ها همه انتظار خون در تنم می جوشد چقدر شیشه ها سردند ماندنا طهموری زاده

امرداد

شاهپر
در شاهپر در آتش افند سیرنگ بی درنگ آماده رهایی دادن شود؛ شاید در آفتاب زرد رستم دستان دیگ در کارزاری سبخت گرفتار است رهگذر مهر سایبر

فتا ناپذیر
این امرداد است این آویزه ایران این همیشه بودن است همچو کاش کوشش ایران ثبت هر حقایق در درون او همانند دل مردم - مردم ایران بپا خیزید ای همه جاوید دست افتاشید و پای بر خاک اجداد بگویید که همه شادی است این آیین بدر آرید این تیره جامه ها را که از ایران ما دور است بس این سیاهی - این تباهی نه امروز که تولد یافت امرداد از نطفه نغزهای آریایی همیشه روز شادی ست از آن هنگام که هوم ها رویید به روی خاک ما ایران از آن هنگام که آب و آتش و خاک پاک بودند - نشانی از وجود او سفارش شد تباها را به شادی و ما امروز وارث آیین خود هستیم روز میلاد امرداد و تثبیت شدن - بودن همیشه جاودان گشتن مریم حرمان

به مناسبت سدره پوشی همگانی
نوجوانان زرتشتی شیراز تیرماه ۱۳۷۹ دینی زرتشتی برابر با ۱۳۸۰ خورشیدی بنام خدایی که پاینده است ز روز از تل اید زنده است خدایی که پیدا و پنهان از اوست خدایی که ستور و فرمان از اوست خدایی که گردون از او مهر و باد و زنده بر بنده و پادشاه کسی کارنده بود و خاک جماد و نبات و روان های پاک سزد تا که او را تابیش کنیم همه با هم او را ستایش کنیم بپویم راهی که او گفته است رهی را زرتشت پیوده است ره راستی پیشه ایست نمود بدی را از اندیشه باید زدود ره راستی را که دین بهی آزه آید باش چو سرو سهی نشان بپی دین یکی کنی است دوم سدره چون آرم زرتشت است درون و بیرون کرده پاکیزه آن، نوجوان که بر ما بود لازم آن، نوجوان بیوش و ملادوم خدا یاد کن کردار نیکت جهان شان کن و سبایش کن او را که پندینه را که یار و یاور بود بنده را پرویز غیبی